

روحانیت شیعه و مقایسه سه دهه نقش آن

پس از مشروطه و پس از انقلاب اسلامی

دکتر سید جواد امام جمعه زاده / دکتر امیر مسعود شهرام نیا / مجید نجات پور

استادیار دانشگاه اصفهان / استادیار دانشگاه اصفهان / دانشجوی کارشناسی ارشد علوم سیاسی دانشگاه اصفهان

چکیده

بی تردید، شناخت دقیق و عمیق ماهیت و محتوای نهضت‌ها و انقلاب‌ها تا حد زیادی به بررسی نقش و تأثیر گروه‌ها و نیروهای اجتماعی تأثیرگذار در روند انقلاب‌ها، چه قبل و چه بعد از آن، بستگی دارد. روحانیان به مثابة یک نهاد اجتماعی از اهمیت بسزایی برخوردارند. روحانیت شیعه - دست کم از دوره صفویه - از جمله نیروهای مقتدر اجتماعی و یکی از ارکان مهم چامعه مدنی به شمار می‌آمده است. آنان همچون سایر گروه‌های اجتماعی، در مقابله با قدرت سیاسی، علاوه بر ایفای نقش معنوی خود، عهده‌دار نقش سیاسی نیز بوده‌اند و کارکردهایی همچون مشارکت و تفویز در ارکان دولت، انزوا و افعال سیاسی، اپوزیسیون داخلی، و رهبری قیام‌ها و انقلاب‌های اجتماعی را می‌توان برای ایشان برشمرد. تاریخ معاصر ایران در متن خود، آبستن دو انقلاب بزرگ بوده که بسیاری از تحولات و تغییرات را در جامعه ایران به وجود آورده‌اند. به لحاظ مقایسه‌ای، نقاط افتراق و اشتراک بسیاری در هر دو مقطع و سال‌های پس از آن وجود دارد که مبارزه با استبداد و استعمار، نوع نظام سیاسی، قانون اساسی، نقش مردم، ایدئولوژی، رهبری و عواملی از این دست را می‌توان برشمرد. این تحقیق در صدد است تا سه دهه حضور روحانیت پس از انقلاب اسلامی را با سه دهه پس از مشروطه، و نیز افکار، اندیشه‌ها و نظریه‌هایی را که درباره این دو انقلاب از سوی علماء و روحانیان ارائه گردیده است مطالعه و به صورت تطبیقی و مقایسه‌ای بررسی کند و وجهه اشتراک و افتراق آنها را استخراج و تجزیه و تحلیل نماید.

کلیدواژه‌ها: انقلاب، ایدئولوژی، روحانیان، روشن‌فکران، مشروطیت.

مقدمه

مناسبات روحانیت با دولت در ایران معاصر، از فراز و فرودهای بسیاری برخوردار بوده است. پس از به رسمیت شناختن مذهب تشیع در دوران صفویه و قدرت یافتن آنان در کنار پادشاهان شیعه، روحانیت موقعیت سیاسی جدیدی به دست آورد؛ اما پیوند آنان با دولت در دوره قاجاریه دوام چندانی نداشت و آنان همچنان از صحنه قدرت به دور ماندند. ضعف و زوال پادشاهان قاجار به گونه‌ای بود که پس از چندی روحانیت توانست در رأس اپوزیسیون داخلی، رهبری قیام تباکو را به دست بگیرد. سیر این تحول در دوره مظفر الدین شاه، به تضاد کامل دین و دولت انجامید و روحانیت انقلاب مشروطه را در کنار روش فکران به پیروزی رساند. به دنبال این تحول اساسی، یعنی نقی سلطنت مطلق و بنیان‌گذاری سلطنت مشروط، انتظار می‌رفت که علما به ارکان قدرت نزدیک شوند، اما تحولات و نابسامانی‌های پس از مشروطه نتیجه عکس داد و دوری روحانیت از قدرت سیاسی تا آنجا شدت گرفت که موجب سرخوردگی و یأس بسیاری از روحانیان از دخالت در سیاست گردید، به گونه‌ای که بسیاری از آنان به موضع سنتی خود یعنی عدم دخالت در سیاست بازگشتد.

در دوره پهلوی، پس از استفاده ابزاری رضاخان از اسلام‌نمای در جهت تثبیت حکومت خود، به زودی مبارزه شدیدی با روحانیت توسط او سامان داده شد. رضاشاه سیاست نابودی قدرت اجتماعی و سیاسی روحانیت به عنوان یک قشر اجتماعی را پی‌گرفت. به همین دلیل، در چنین موقعیتی روحانیت از قدرت سیاسی فرسنگ‌ها فاصله گرفت. اما علی‌رغم این دوری، ناگهان انقلاب دیگری رخ داد و با ظهور شخصیت امام خمینی در تشکیلات روحانیت، نقطه عطفی در سیر این تحول ایجاد شد و با تشکیل جمهوری اسلامی، روند آن معکوس گردید؛ یعنی با وجود اینکه روحانیت تا این زمان، در صدد به دست گرفتن دولت نبود، اما این‌بار «استراتژی

کسب مستقیم قدرت» را در دستور کار خود قرار داد. این دگرگونی موقعیتی برتر و فراتر از عصر صفوی در اختیار علماء و روحانیان گذاشت.

پرسش بنیادین در پژوهش حاضر این است: در حالی که با توجه به تحولات جهانی و نظام دو قطبی، انتظار این بود که روشن‌فکران سوسیالیست و یا لیبرال دموکرات‌های سکولار حاکمیت را به دست بگیرند؛ چرا از بین افشار گوناگون جامعه ایران، روحانیان بر سریر قدرت سیاسی نشستند؟ چگونه تشوکرات‌ها یا به تعبیر دقیق‌تر، تثودموکرات‌ها به رهبری روحانیت از سلسله جبال عظیم و مهیب سیاست بالا رفته، با فتح قله آن، دولت را در اختیار گرفتند و نظام مردم‌سالاری دینی خاص خود را بنا نهادند؟

به کارگیری «استراتژی کسب مستقیم قدرت» و فتح قله سیاست با سلاح دیانت، حاکی از تحول مهمی بود که می‌باشد ریشه در تحولات جامعه‌شناسی ایران و مناسبات دین و دولت در تاریخ معاصر داشته باشد؛ بدین معنا که فهم عمیق این تحول بدون ارزیابی و بررسی تحلیلی نقش نهاد مذهب و متغیرهای جامعه‌شناسی مؤثر در روابط روحانیان شیعه با نظام‌های سیاسی در دوره مشروطه و جمهوری اسلامی ممکن نیست. روحانیت شیعه – دست کم از دوره صفویه تاکنون – از جمله نیروهای اجتماعی و یکی از اركان مهم جامعه مدنی در ایران به شمار می‌آمده است. آنان همچون سایر نیروها و گروههای اجتماعی، در تعامل با قدرت سیاسی حاکم بر جامعه، عهددار نقش‌های متفاوتی بوده‌اند. ایفای نقش مشارکت و نفوذ، ازدواج و انفعال سیاسی و یا اپوزیسیون داخلی، (قبری، ۱۳۸۱، ص ۲۷۰) در این زمینه قابل توجه است. استقلال مالی روحانیت شیعه، دارا بودن ساختاری شبیه حزبی در کنار سایر ویژگی‌های مذکور، این گروه را به عنوان یک جامعه ویژه سیاسی و یک «دولت بالقوه» یا «آلترناتیو» در ادوار گذشته نمایانده است؛ جامعه کوچکی که تمامی وجوده

سیاسی، اقتصادی و اجتماعی یک جامعه ملّی را در خود مستتر داشته و دولت بالقوه‌ای که با پیروزی انقلاب اسلامی در بهمن ۱۳۵۷ به دولت بالفعل تبدیل شده است. آنان علاوه بر اینکه «نقش روحانی» کارویژه حکومتی را نیز پذیرفته‌اند و در همه ارکان قدرت و دستگاه‌های دولتی، حضوری چشمگیر و تأثیرگذار دارند. به دلیل آنکه جامعه‌شناسی سیاسی عهده‌دار مطالعه و بررسی ساختار و کارکرد نهادها، گروه‌ها، احزاب و سازمان‌های اجتماعی و تجزیه و تحلیل روابط متقابل بین قدرت سیاسی و قدرت اجتماعی است، این پژوهش تلاش دارد تا روحانیت شیعه را از این دیدگاه بررسی و مطالعه کند.

چارچوب نظری

با توجه به اینکه «جامعه‌شناسی سیاسی دین» و به تبع آن، روحانیت – به مفهوم دقیق کلمه – شاخه توسعه نیافتدۀ‌ای از جامعه‌شناسی است که چارچوب و مفاهیم و روش‌های آن هنوز کاملاً تبیین نشده است، (بشیریه، ۱۳۷۴، ص ۲۲۴) چارچوب نظری این پژوهش با استفاده از تحقیقات پراکنده صورت گرفته درباره نقش دین در سیاست، ساختار و الگوهای تعامل دین و دولت از یک سو، و کارکردهای روحانیت به اعتبار کارویژه‌های اجتماعی دین و نظریات مطرح در جامعه‌شناسی سیاسی احزاب از سوی دیگر، فراهم شده است. در بخش اول، مباحث مربوط به روابط دولت – کلیسا در سنت غربی، ساختار تعاملی بین روحانیت و قدرت سیاسی در پنج قالب بررسی می‌شود. از سوی دیگر، با استفاده از امر واقع در رابطه با الگوهای تحقق یافته مناسبات دین و دولت در دنیای اسلام، در شش ساختار، موضوع مورد توجه واقع می‌شود. در این بخش، به اختصار و تا حدی که بنیان‌های نظری آن روشن گردد، به بحث‌های عام رابطه دین و دولت اشاره می‌شود و ساختارها و الگوهای تعامل بین این

دو نهاد اقتدار تبیین می‌شود که خود شامل دو بخش است، بخش اول مباحث نظری مربوط به مناسبات دین و دولت در دنیای مسیحی غرب، و بخش دوم این رابطه را در تاریخ اندیشه‌های اسلامی - ایرانی و تاریخ تحولات اجتماعی ایران بررسی می‌کند.

رابطه دین و دولت در غرب

رابطه بین دین و دولت در سنت غربی، از دیدگاه‌های مختلف قابل تبیین است. در این تحقیق، چارچوب نظری مبتنی بر الگوی «سه وجهی وبر» قرار داده شده است. با توجه به روش‌شناسی خاص وبر، که عمدتاً کار خود را با نمونه‌های آرمانی شروع می‌کند و یا خاتمه می‌دهد، یک الگوی سه وجهی از مناسبات دین و دولت ارائه کرده است. ماکس وبر انواع مطلوب رابطه میان دین و دولت را چنین معرفی کرده است:

۱. قیصر - پاپیسم^۱

وضعیتی از وحدت کامل دین و دولت که در آن دین مقهور قدرت‌های عرفی است؛ بدین معنا که بالاترین مرجع سیاسی جامعه، خود را متولی امور دینی نیز به شمار می‌آورد و عملاً دین را در خدمت اهداف و مطامع سیاسی خویش قرار می‌دهد.

(شجاعی‌زند، ۱۳۷۶، ص ۹۳-۹۴)

۲. روحانی‌سالاری^۲

شرایطی است که در عین فرض تمایز بین دین و دولت، روحانیان و متولیان امور دینی، سلطه قاهره‌ای بر دستگاه سیاسی جامعه اعمال می‌کنند. (شجاعی‌زند، ۱۳۷۶، ص ۹۳-۹۴)

1. Casaropapism.
2. Hierocracy.

۳. دین‌سالاری^۳

حکومت دینی یا «თئوکراسی» به یک نظام سیاسی گفته می‌شود که از سوی خداوند در مفهوم عام خود، یا روحانیان دینی، که خود را نماینده یا منصب خدا در روی زمین می‌دانند، اداره و رهبری می‌شود. رهبران در نظام‌های تئوکراسی مشروعيت خود را از احکام الهی می‌گیرند. (رجیق اغصان، ۱۳۸۴، ص ۳۸۵-۳۸۶)

۴. اراستیانیسم^۴

رابرتсон نوع چهارمی را به انواع سه گانه و بری اضافه نموده و نام آن را «اراستیانیسم» گذارد است. او این صورت چهارم را چنین تعریف می‌کند: صورت خفیف‌تری از «قیصر - پاپیسم» که دین در قالب یک کلیسا، همچنان مقهور اقتدار سیاسی جامعه است. از این‌رو در عین وجود هیمنه دولت بر دین و تفوق عرف بر امر قدسی، آن دو از یک تمایز و انفکاک نسبی نیز برخوردارند. (Robertson, 153-160) در حقیقت، اراستیانیسم «آین تفوق دولت بر کلیسا» است؛ مسلکی که به موجب آن، دولت باید در امور کلیسا و مذهب سمت رهبری و ریاست داشته باشد و کلیسا و مذهب باید از دولت پی‌روی کنند. (آقابخشی و افشاری‌زاد، ۱۳۸۳، ص ۲۲۱)

۵. سکولاریسم^۵

برخلاف تئوکراسی یا حکومت دینی، باید به نوع پنجمی از نظام‌های سیاسی در دنیا مسیحیت به نام «سکولاریسم» اشاره کرد که بر ضرورت تفکیک دین از سیاست تأکید می‌کند. سکولاریسم نوعی از نظام سیاسی است که بر ضرورت تفکیک دین از سیاست و ترکیب امور دینی با امور مدنی و حقوقی پافشاری می‌کند. (رجیق اغصان، ۱۳۸۴، ص ۳۸۵) با توجه به مطالب ذکر شده، الگوهای مناسبات بین دین مسیحی و دولت در دنیا غرب را به طور خلاصه در جدول ذیل می‌توان بیان نمود:

3. Theocracy.

4. Erastianism.

5. Secularism.

جدول (۱): الگوهای تعامل دین و دولت در دنیا مسیحی

الگو	نوع رابطه
دین‌سالاری - حکومت الهی (Theocracy)	تابعیت سیاست از دین
روحانی‌سالاری (Hierocracy)	تابعیت سیاست از دین
قیصر - پاپیسم (Caesaropapism)	تابعیت دین از سیاست
اراستیانیسم (Erastianism)	تابعیت دین از سیاست
سکولاریسم (Secularism)	جدایی دین از سیاست

رابطه دین و دولت در اسلام

در اندیشه سیاسی اسلام، بین قلمرو روحانی و دنیاگی، بین فعالیت‌های مذهبی و غیرمذهبی، تمایز گذاشته نمی‌شود. امام جانشین پیامبر ﷺ محسوب می‌شود و مسئول دفاع از شریعت و بهروزی این جهانی و رستگاری آنجهانی امت است. دین و دولت دو وجه هم‌بیوند شریعت هستند. تمایزی که در غرب بین دینی و غیردینی گذاشته می‌شود در اسلام معنا ندارد. (بولادی، ۱۳۸۵، ص۴۶) البته بین برداشت سنّی و شیعه، تفاوت جوهری وجود دارد. در نظام سیاسی اهل سنت، نهاد «خلافت» مظهر دین و سیاست است و در نظام سیاسی شیعه، «امامت و ولایت». بجز خلافت عثمانی، که در اوایل قرن بیستم فروپاشید، سه الگوی دیگر حکومتی که طی آنها رابطه روحانیان با دولت چار تحوّل اساسی شده و در حال حاضر در کشورهای اسلامی وجود دارد، عبارت است از: سلطنت مشروطه، جمهوری سکولار، و جمهوری اسلامی. در مجموع، مناسبات دین و سیاست یا روحانیان و دولت در اسلام را باید در چارچوب الگوهای ذیل تحلیل و بررسی کرد:

جدول (۲): الگوهای تعامل دین و دولت در دنیای اسلام

الگوی اسلامی	الگوی اسلامی
تابعیت سیاست از دین	دولت دینی پیامبر ﷺ
متغیر، طبق شرایط، تابعیت دین از سیاست	نظام خلافت
تابعیت سیاست از دین	نظام امامت و ولایت
متغیر، طبق شرایط، تابعیت دین از سیاست	نظام سلطنت
جدایی دین از سیاست	نظام سکولار
تابعیت سیاست از دین	جمهوری اسلامی

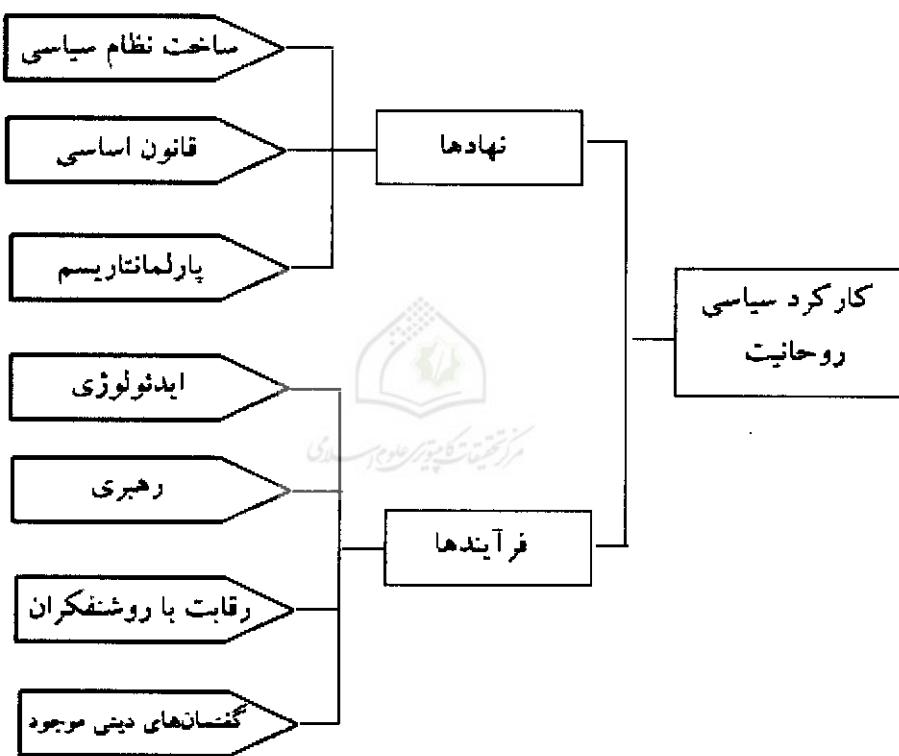
تعامل دین و دولت در ایران معاصر

مخالفت روحانیان شیعه با حکومت‌های دنیوی را می‌توان در پرتو دو عامل توجیه کرد؛ نخست دلایل عقیدتی که مربوط به آموزه‌های مذهب شیعه می‌شود، و دیگری دلایل صنفی که مربوط به خواسته‌های سیاسی - اجتماعی روحانیان و وضعیت آنها به عنوان قشری قدرتمند در سلسله مراتب اجتماعی و سیاسی است.

اما از بعد نظری، می‌توان سه نظریه سیاسی را از هم تفکیک کرد؛ نخست این باور که شیعیان تا ظهور حضرت مهدی - عجل الله فرجه - نباید در فکر ایجاد حکومت یا ورود به جهان سیاست باشند. (Akhavi, 1980, p.12) این همان نظریه‌ای است که کم و بیش «انجمان حجتیه» هم از آن طرفداری می‌کند. نظر دوم که بر پایه آراء اندیشمندان و فلاسفه اسلامی همچون غزالی و فارابی و در این اواخر، علامه نائینی استوار است، اعتقاد دارد شیعیان در دوره انتظار، باید به دنبال «خیر الموجودین» و حکومتی باشند که کمتر اسیر مفاسد و مظلوم اجتماعی باشد. و در نهایت، نظر سوم،

نظریه «ولایت فقیه» است. مطالعه و تقسیم‌بندی نقش سیاسی روحانیت پس از هر دو دوره را در نمودار ذیل مشاهده می‌کنیم.

نمودار (۱)؛ نقش سیاسی روحانیت در دوره پس از مشروطه و پس از انقلاب اسلامی



بررسی نقش سیاسی روحانیت پس از مشروطه

در ادامه، نقش سیاسی روحانیت در نهادهای سیاسی پس از مشروطه بررسی می‌شود:

۱. روحانیت و ساختار سیاسی نظام مشروطه

پس از شاه و دربار، روحانیان دومین قدرت سنتی بودند که در برابر کانون‌های جدید قدرت، مقاومت می‌کردند. البته روحانیان به دو دسته تقسیم می‌شدند: دسته‌ای در

برابر دولت مشروطه و کانون‌های جدید قدرت مقاومت می‌کردند، در حالی که دسته‌ای دیگر مشروطه‌خواه بودند و خود در ترکیب جدید قدرت حضور و نقش فعالی داشتند. (قیبری، ۱۳۸۵، ص ۱۵۵)

الف. سلطنت مشروطه؛ بیشتر مشروطه‌خواهان نظام سیاسی مطلوب را به «سلطنت مشروطه» و «سلطنت استبدادی» تقسیم می‌کردند و از دیگر شکل‌های حکومت کمتر سخن می‌گفتند. آنچه در بیشتر رساله‌ها به چشم می‌خورد اشاره به عدم امکان حکومت مشروع در عصر غیبت است. بر اساس برخی از نظریه‌های مشروطه، هیچ حکومت مشروعی نمی‌تواند در زمان غیبت وجود داشته باشد. (حسینی‌زاده، ۱۳۸۶، ص ۸۸) روحانیت در این مقطع، نظریه منسجمی در جهت به‌دست گرفتن قدرت سیاسی نداشت و هیچ گاه تشکیل حکومت اسلامی به ذهن روحانیان خطور نکرد. پس از مشروطه، هر یک از مشروطه‌خواهان به نحوی از انحا به الگوی مطلوب خویش می‌نگریست و در این رابطه، آشفتگی‌ها و ابهام‌های فراوانی در میان آنها وجود داشت. برای نمونه، علامه نائینی همانند بسیاری از عالمان این دوره، به نیابت فقیهان از معصومان علیهم السلام در دوره غیبت و ولایت آنان – دست کم در امور حسیبیه و قضا – اعتقاد داشت و سیاست را نیز از جمله امور حسیبیه تلقی می‌کرد. بنابراین، وی به ولایت سیاسی فقیهان در عصر غیبت معتقد بود. این در حالی است که محلاتی، از شاگردان بر جسته آخوند خراسانی، حدود اختیارهای فقیهان را به مسائل شرعی و قضاوت محدود می‌کرد و تنها در این موارد، پی‌روی از آنان را واجب می‌شمرد. او بر این باور بود که امکان تشکیل حکومت اسلامی در عصر غیبت وجود ندارد و امور سیاسی و اجتماعی بر عهده «جمهور مردم و ثقات مسلمین» است. آخوند خراسانی نیز در پاسخ به درخواست علامه نائینی برای طرح حکومت اسلامی به جای مشروطه و به‌دست گرفتن اداره امور سیاسی جامعه، پاسخ مثبت نمی‌داد. (حسینی‌زاده، ۱۳۸۶، ص ۸۹)

ب. مجلس شورای ملی، مجلس شورای ملی، که پس از انقلاب مشروطه به وجود آمد، تحت سلطنت روش فکران قرار داشت و در واقع، خواسته‌ها و اهداف آنها را نمایندگی می‌کرد. از این‌رو، پس از تشکیل مجلس توسط مشروطه‌خواهان، دو گروه روش فکران و روحانیان در تقابل با یکدیگر قرار گرفتند. با تأسیس اولین مجلس مشروطه در مهر ۱۳۲۴ش / شعبان ۱۳۲۴ق و تصویب قانون اساسی و متمم آن، روش فکران با هماهنگی فکری - سیاسی خود پس از مشروطه، آرمان‌هایشان را در چارچوب قانون اساسی و مجلس شورای ملی تحقق بخشیدند. (اکبرزاده، ۱۳۸۰، ص ۶۷-۶۴) بدین‌سان، از زمان امضای فرمان مشروطیت تا دوره دوم مجلس شورای ملی، روحانیان به تدریج، از صحنه فعال سیاسی کشور کنار کشیده یا کنار گذاشته شدند. در مقابلة مشروعه‌خواهان و مشروطه‌خواهان، بخشی از روحانیان که خواهان اجرای دقیق اسلام بودند، از صحنه خارج شدند. این حذف با اعدام شیخ فضل الله نوری، چهره‌ای خشن به خود گرفت. بخش دوم از روحانیان، که با مشروطه‌خواهان همراهی می‌کردند، عمدتاً پس از استبداد صغیر و در جریان منازعات مجلس دوم، کنار رفتند. (زاهد، ۱۳۸۳، ص ۴۰-۹) در دوره رضا شاه نیز تعداد روحانیان از ۲۴ نفر در مجلس پنجم، به ۶ نفر در مجلس دهم رسید؛ چنان که در آخرین مجلس دوران رضا شاه، دیگر هیچ روحانی در مجلس حضور نداشت. (سینایی، ۱۳۸۴، ص ۱۸۰) «ارتجاع» و «استبداد» انگ‌هایی بود که در روزنامه‌های آن زمان به کار می‌رفت و جو اجتماعی را از دست آنان می‌گرفت. (زاهد، ۱۳۸۳، ص ۹-۴)

ج. قانون اساسی؛ درباره قانون اساسی مشروطه، بعضی از نویسندهای معتقدند: «قانون اساسی [مشروطه] ایران بر سه پایه استوار است: روحانیت، سلطنت، و اراده ملی.» (نراقی، ۱۳۷۳، ص ۲۶) با تلاش علماء و مراجع، روحانیت به قانون اساسی وارد گردید، اما با وجود تلاش آنها برای نیل به این مقصود، در حین اجرا و پس از تصویب آن، به تدریج، نقش روحانیت در عرصه سیاست پس از مشروطه کم‌رنگ‌تر شد، تا آنجا

که بجز سلطنت و اراده مطلق رضاشاه، دیگر چیزی از قانون اساسی مشروطه باقی نماند. روحانیت در دوره دوم مجلس، افرادی همچون آخوند خراسانی و مازندرانی را برای اجرای اصل دوم متمم قانون اساسی برای نظارت به مجلس شورای ملی معرفی کرد و سرانجام، مجلس نیز پس از انتخاب هیأت «طراز» از مجتهدان برای حضور در مجلس دعوت به عمل آورد؛ اما علی‌رغم این تلاش‌ها، هر کدام از منتخبان به بهانه‌ای عذر خواستند و تنها دو تن از آنها، یعنی مرحوم مذرس و امام جمعه خوئی پذیرفتدند و در مجلس شرکت کردند و پس از قریب یک سال، مجلس به اتمام رسید. در دوره سوم نیز هر دو منتخب به عنوان نماینده از تهران انتخاب و عضو مجلس شدند و دیگر خبری از اجرای اصل «طراز» نبود.

۲. روحانیت و جریان‌های مهم سیاسی

با ورود به عصر جدید و در ابتدای قرن نوزدهم، روحانیان به‌طور فعال در رخدادهای مهم سیاسی کشور مشارکت کردند و این امر آنها را به پیشینه و تجربه سیاسی مهمی مجّهز کرد. بدین روی، قشری که به امور سیاسی کشور وقوف کامل داشتند، توانستند بسیاری از جریان‌ها را هدایت کنند.

الف. گفتمان‌های دلیلی پس از انقلاب مشروطه: برای عصر انقلاب مشروطه، دو گفتمان دینی را می‌توان در نظر گرفت: «سلطنت مشروع» و «دولت مشروط» با اذن فقهاء. اما با توجه به ضعف‌های عمدۀ موجود در گفتمان سلطنت مشروع، که در آن ولایت انتصافی فقهاء را صرفاً در امور حسیبه و شرعیه مفروض می‌گرفت، و همچنین عدم امکان نظارت فقیهان در گفتمان دولت مشروطه، روحانیان نتوانستند در اعصار بعد از انقلاب مشروطه، مشارکت و فعالیت سیاسی جدّی داشته باشند. به واقع، بالاترین حد پویش ذهنی روحانیت را می‌توان ایجاد همزیستی میان نظریة «حکومت مشروطه» و مبانی اسلامی دانست که در این گفتمان، روحانیت شیعه با مشاهده

آشفتگی اوضاع داخلی، اختلافات میان علماء و روشنفکران و در پی آن، اقدامات رضاشاه، بدون هیچ اندیشه‌ای برای بر عهده گیری مناصب سیاسی به انزوا روى آورد. ب. ایدئولوژی نظام مشروطیت: روحانیان پس از مشروطه از یک سو، در پاسخ به تقاضای روشنفکران و از سوی دیگر، با بینش ویژه خود در خصوص ستمگر بودن حکومت موجود، در تقویت و گسترش ایدئولوژی نهضت مشروطه، بهویژه در مرحله پس از پیروزی، نقش قاطعی داشتند. (اکبرزاده، ۱۳۸۰، ص ۴۱) هرچند رهبران مذهبی در ابتدا هیچ نوع ایدئولوژی ارائه نمی کردند، اما به تدریج، «مشروطیت» ایدئولوژی قابل قبول آنها شد و تلاش کردند تا مشروطیت را با توجیهات دینی و شرعی، اسلامیزه کنند. نماینده علماء و مراجع طرفدار مشروطیت، آیة‌الله نائینی، اندیشه‌های جناح مشروطه‌خواه را نظریه‌پردازی و مدون کرد. آنها در ارتباط با حکومت و ولایت سیاسی فقها پس از انقلاب مشروطه، نظریه منسجم و جامعی نداشتند و اختلاف در مبانی فکری و اندیشه آنان به وضوح مشهود است. در حقیقت، پس از سرنگونی سلطنت استبدادی قاجار و در جریان تصویب قانون اساسی و نیز تشکیل مجلس شورای ملی، اندیشه تشکیل حکومت اسلامی به عنوان جایگزین و آلترناتیو، هیچ گاه در ذهن و اندیشه روحانیت مطرح نگردید و با توجه به شرایط جامعه، تنها به تشکیل سلطنت مشروط و نظارت هیأت پنج نفره از جانب علماء و مجتهدان بسته کردند.

ج. رهبری روحانیت پس از مشروطه: برخلاف نهضت ضد استعماری و ضد استبدادی تنبکو، که روحانیت سمت رهبری آن را داشت، در این انقلاب، ابتدا رهبری با روحانیت بود، اما پس از مشروطه، رهبری با دسایسی از دست روحانیت منجر گردید. بنابراین، جامعه روحانیان به دلیل نداشتن رهبری واحد، پس از مشروطه دچار اختلاف شد و این نشست و اختلاف میان آنها موجب کاسته شدن قدرت ایشان و سرانجام یأس و انزوای روحانیان از عرصه سیاسی پس از مشروطه شد. (حسینیان، ۱۳۸۰، ص ۳۴۱)

د. روحانیت و روشن‌فکران پس از مشروطه؛ برای نخستین بار، تعامل بین جریان روحانیت و جریان روشن‌فکری در مشروطه آغاز گردید. در ابتدای نهضت، به ظاهر بین دو جریان مذکور همگرایی صورت گرفت، ولی به تدریج، به جدایی و سرانجام به مقابله کشیده شد. در این میان، شیوه برخورد روحانیت در برابر منور الفکران از مسائل قابل تأمل است. (سلیمانی، ۱۳۸۳، ص ۹۵) اختلاف‌های سیاسی این دوره ریشه در تعارض دوسویه سکولار و مذهبی گفتمان مشروطه داشت. مراجع و عالمان دینی از مشروطه‌ای پشتیبانی می‌کردند که با دین سازگار و بر اساس موازین شریعت بود، ولی روشن‌فکران و تجدیدگرایان در اندیشه ایجاد مشروطه‌ای سکولار بودند و این امر نگرانی عالمان را برانگیخت. (حسینیزاده، ۱۳۸۶، ص ۹۸-۹۴) روشن‌فکران با حرکت گام به گام خود، از یک سو، مخالفان را از سر راه برداشتند، و از سوی دیگر، با استقرار نظام جدید، که مبتنی بر نهادهای مشروط بود، نظامی را که پیش از پیروزی نهضت در نظر داشتند، تأسیس کردند. (اکبرزاده، ۱۳۸۰، ص ۲۳-۲۵۷) همچنین روشن‌فکران از تفرقه و شکاف موجود میان روحانیان به نفع خود بهره برdenد.

تعامل دین و دولت در جمهوری اسلامی ایران

رقابت و رویارویی روحانیت با دولت در نهایت، به تأسیس جمهوری اسلامی و ایجاد قانون اساسی جدید منجر شد. علماء از حالت اپوزیسیون خارج شدند و در موضوع حاکمیت قرار گرفتند. تجربه جدیدی فراتر از صفویه و مشروطه و حتی فراتر از رابطه معمول دین و سیاست آغاز شد و دین و دولت به هم گره خوردنند. فلسفه حقوقی جمهوری اسلامی ایران و نظریه‌های سیاسی علمای شیعه را می‌توان به طور سنتی در اندیشه علمای بزرگ شیعه در ادوار گوناگون تاریخی یافت که بارزترین آنها اندیشه «ولایت فقیه» امام خمینی است. (موئنی، ۱۳۸۷، ص ۱۹۲-۱۹۷)

روحانیت و ساختار سیاسی جمهوری اسلامی

۱. جمهوری اسلامی

پس از انقلاب اسلامی، نظام جمهوری اسلامی، که تبلور خواسته‌ها و اهداف روحانیت بود، به منصة ظهور رسید. امام خمینی^{ره} از همان ابتدا جمهوری اسلامی را به عنوان یک جامعه آرمانی و الگوی جایگزین معرفی کرد. (حسینیزاده، ۱۳۸۶، ص ۲۶۰) سپس روحانیت مبارز پس از جدال‌ها و تنیش‌های فراوان با سایر رقبای سیاسی از جمله روشن‌فکران، سرانجام جمهوری اسلامی را، که برآمده از اندیشه و افکار روحانیان بود، به عنوان نظام سیاسی مطلوب برگزید و پس از فروردین ماه ۱۳۵۸ به آن وجهه قانونی و رسمی بخشید. جمهوری اسلامی در حقیقت، الگوی منحصر به فردی از دولت دینی (تتوکراسی) در ایران بود، نخستین تجربه تمام عیار حکومت روحانی - دینی شیعه در ایران، که به ابزارهای حکومت جدید نیز مجهز گشته، تجربه کاملاً تازه‌ای به شمار می‌آمد. (بشیریه، ۱۳۸۵، ص ۱۵۱) بدین روی، روح جمهوری اسلامی به عنوان نظام سیاسی مطلوب در کالبد قانون اساسی دمیده شد.

۲. مجلس شورای اسلامی

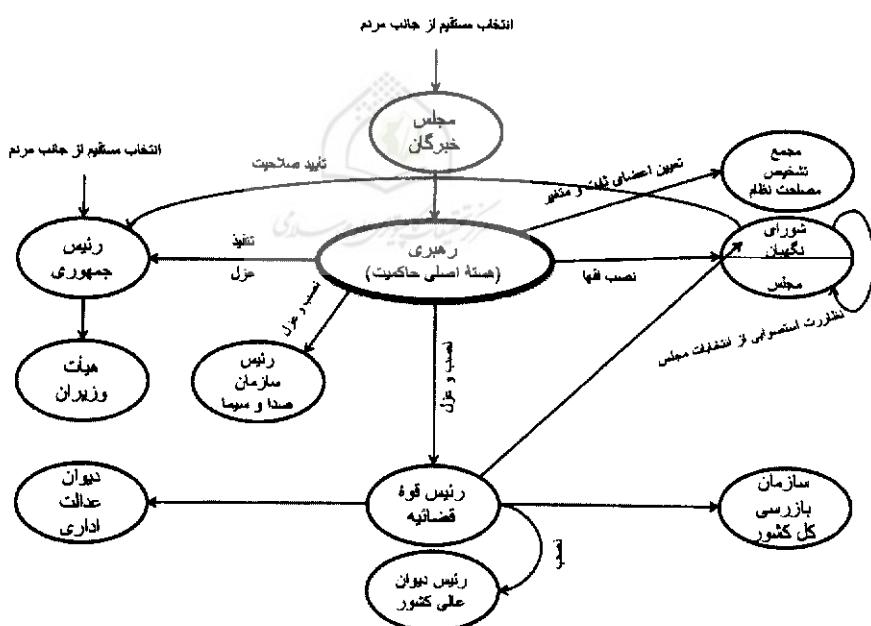
پس از تشکیل مجلس شورای اسلامی، روحانیت همواره نقش فعال و تعیین‌کننده‌ای در ساختار این نهاد مهم ایفا نموده است. آنها از همان اوایل تشکیل مجلس، کنترل این نهاد قانون‌گذار را در اختیار گرفتند. اهمیت این نهاد پس از انقلاب اسلامی تا بدان‌جاست که اگر پیش از انقلاب کانون تربیت نخبگان عمدتاً دوره‌ها و لزها و دربار بود و مجلس شورای ملی کانون جذب نخبگان به شمار می‌آمد، رهبران روحانی - سیاسی جمهوری اسلامی به دلیل بی‌اعتمادی به نخبگان قبلی، تلاش کردند از کانون‌های جدیدی برای تربیت نخبگان استفاده نمایند. بدین روی، در کنار حوزه علمیه، مجلس شورای اسلامی، مانند مجلس اول، و برخلاف گذشته که کانون جذب

نخبه بود، به کانون تربیت نخبه اجرایی تبدیل گردید، به گونه‌ای که بسیاری از نمایندگان روحانی دوره اول مجلس به مشاغل مهم سیاسی همچون ریاست جمهوری، نخست وزیری، وزارت و مشاغل عالی‌رتبه اداری رسیدند. (ازغندی، ۱۳۸۵، ص ۱۷۱)

۳. قانون اساسی

اصولی که معروف ساختار جمهوری اسلامی است عمدتاً در قانون اساسی تبیین شده. از این رو، قانون اساسی جمهوری اسلامی الزاماً منبع آغازین پژوهش درباره جمهوری اسلامی به شمار می‌آید. توجه به منطق درونی قانون اساسی جمهوری اسلامی به ما کمک می‌کند تا نه تنها روابط میان ساختارهای گوناگون حاکمیت نظام، از جمله رابطه میان «ولایت» و «دولت» را شفاف کنیم، بلکه جایگاه حقوقی و سیاسی روحانیت را با وجود سپری شدن سه دهه از عمر انقلاب اسلامی به نیکی دریابیم. قانون اساسی مصوب خبرگان در آذرماه ۱۳۵۸ مهم‌ترین گام در راه حاکمیت روحانیان در ایران پس از انقلاب بود. قانون اساسی در واقع، بازتابی از خواسته‌ها و مطالبات دیرینه روحانیت در تاریخ سیاسی تشیع در ایران بود. این قانون قدرت اجرایی و نظارتی فقیهان و روحانیان را در ساختار نظام جدید ثبت کرد. با تصویب قانون اساسی، زمینه‌های قانونی ثبت نظر روحانیت فراهم گردید. بدین‌سان، با پافشاری روحانیت، قانون اساسی آن‌گونه که مطابق ایدئولوژی‌های فقه تشیع بود، به تصویب رسید. (نقیب‌زاده و امانی‌زوارم، ۱۳۸۲، ص ۲۵۴) طبق قانون اساسی، بخش عمدات از منصب‌های سیاسی در اختیار علماء و روحانیان قرار می‌گرفت. برخی از مناصب مانند ریاست قوه قضائیه، شش کرسی شورای نگهبان، همه کرسی‌های مجلس خبرگان رهبری، بخشی از اعضای مجمع تشخیص مصلحت نظام و نیز وزارت اطلاعات جمهوری اسلامی باید در دست مجتهدان باشد. (خلجی، ۱۳۸۷) ساختار قانون اساسی به گونه‌ای طراحی و تنظیم شده است که بخش زیادی از مراکز اصلی قدرت را در

اختیار روحانیان و نهادهای مرتبط با روحانیت می‌گذارد. افزون بر این، بر اساس همین قانون، سیاست‌ها و قانون‌های کشور نمی‌تواند مخالفتی با شرع داشته باشد و تنها علماء و روحانیان مفسران رسمی شرع به شمار می‌روند. ساختار و نهادهای سیاسی اصلی، که به صورت مستقیم و یا غیرمستقیم به دست روحانیان اداره می‌شود و در قانون اساسی جمهوری اسلامی نیز تعییه شده، در نمودار ذیل آمده است:



روحانیت و جریان‌های مهم سیاسی

۱. گفتمان دینی پس از انقلاب اسلامی

مهم‌ترین عامل برتری روحانیت بر دیگر جریان‌های سیاسی پس از انقلاب اسلامی را می‌توان نظریه «ولایت فقیه» دانست که در پرتو رهبری امام خمینی^{۲۰} جلوه‌ای

فرهمند و سپس نهادینه یافت. بنابراین، می‌توان تداوم حیات ولایت فقیه پس از درگذشت امام راحل را به عنوان عامل ادامه برتری روحانیت در مقایسه با سایر جریان‌های سیاسی دانست. در حقیقت، با ایجاد گفتمان «ولایت انتصافی فقهاء» به دست امام خمینی ره، روحانیان توانستند جایگاه اصلی خود را در حوزه‌های سیاسی و عرصه اجرایی و حکومتی کشور پیدا کنند. در این گفتمان، فرازهای جدیدی از فقاهت مانند توجه به مصلحت جامعه، و عنایت به نقش زمان و مکان در اجتهاد و سیاست به عنوان جزئی از فقه بروز یافته که موجب شده است روحانیان از یک سو، از طریق عنصر فقاهت از استبداد دوری ورزند، و از سوی دیگر، به واقع گرایی بیشتری در مقایسه با گفتمان دینی زمان مشروطه به منظور اداره جامعه و دولت دست پیدا کنند؛ گفتمانی که با گذشت سی سال از تشکیل آن، هنوز هم با قدرت تمام به حیات سیاسی خود ادامه می‌دهد.

۲. ایدئولوژی نظام جمهوری اسلامی

«ولایت فقیه» به عنوان نظریه‌ای مترقی، توانست پس از انقلاب اسلامی از سوی روحانیت تئوریزه شده، عرصه تغییر و تحولات داخلی ایران را تحت الشعاع خود قرار دهد. این نظریه سرانجام پس از تثبیت انقلاب، نخست به معنای ناظر و نظریه‌پرداز نظام - در اندیشه شهید مطهری - و سپس طی یک فرایند پرمنازعه تاریخی، به حکومت فقیه متحول شد و بعدها در پی بازنگری قانون اساسی و با توجه به مشکل‌های ساختاری نظام سیاسی به «ولایت مطلقه فقیه» تغییر یافت و از حالت استعاری بیرون آمد و بدین‌سان، توانست طی یک فرایند کوتاه‌مدت، خود را در متن نظام جمهوری اسلامی عینیت بخشد. این تحول معنایی تحت تأثیر شرایط عمومی جامعه و احساس نیاز به یک کانون مرکزی قدرت صورت گرفت. (حسینی‌زاده، ۱۳۸۶،

۳. رهبری روحانیت پس از انقلاب اسلامی

پس از تلاش و کوشش احزاب، نهادها و سازمان‌های وابسته به جریان‌های مختلف فکری – سیاسی، همچون مارکسیسم، ناسیونالیسم و جریان‌های ترکیبی (اسلام و مارکسیسم، مارکسیسم و ملّی گرایی، اسلام و ملّی گرایی)، برای کسب مستقیم قدرت و براندازی نظام استبداد شاهنشاهی، سرانجام، جریان اسلامی به رهبری روحانیت، توانست حکومت را در دست بگیرد و علی‌رغم تمایلات اولیه، حاکمیت خود را در همه ارکان آن بگستراند. امام خمینی^{۲۶}، احیاگر ستّی شد که در آن روحانیت شیعه توانست جایگاه حقیقی خود را بازیابد. (تبیان، ۱۳۷۴، ص۴) در حقیقت، ایشان کانون مبارزات سیاسی مردم، احزاب، گروه‌ها و نیروهای اجتماعی پس از انقلاب اسلامی گردید. به دنبال آن، دیگر گروه‌ها و نیروهای مخالف رژیم پهلوی نیز به ناگزیر، رهبری امام خمینی^{۲۷} را پذیرفتند و ایشان نیز به عنوان رهبری واحد، انقلاب اسلامی را به سرانجام رساندند. ایشان بیش از یک دهه رهبری انقلاب اسلامی را بر عهده داشت. پس از رحلت ایشان، در کوتاه‌ترین زمان ممکن و بدون کوچک‌ترین وقفه و بحرانی در جانشینی، با انتخاب آیة‌الله خامنه‌ای، رهبری پس از سه دهه همچنان در دست روحانیت به قوت خود باقی مانده است.

۴. روحانیت و روشن‌فکران پس از انقلاب اسلامی

اگرچه پیروزی انقلاب اسلامی مدیون همکاری تمام گروه‌ها، اعم از اسلامی، ملّی، چپ و دیگران بود، اما پس از آن نیروهای غیراسلامی و روشن‌فکران غیرمذهبی با روحانیان دچار اختلاف شدند. ولی این‌بار، روشن‌فکران ملّی و غیرمذهبی بودند که به تدریج، از صحنه رقابت‌های سیاسی برکنار شدند. در این بین، ملّی‌گراها، اعم از «نهضت آزادی» و «جبهه ملّی» که هسته اصلی دولت مؤقت را تشکیل می‌دادند، و روشن‌فکران غیرمذهبی، اعم از گروه‌های چپ و لیبرال، پس از پیروزی انقلاب با

دخلالت روحانیت در عرصه سیاسی مخالف بودند. پس از انقلاب اسلامی، امام خمینی^{۶۷} هیچ گاه اجازه نداد تا روحانیان دنباله‌رو احزاب، گروه‌ها و روشن‌فکران و ابزاری برای پیشبرد اهداف آنها شوند. (حسینیان، ۱۳۸۵، ص ۱۱۱) ایشان همواره در تمام مسائل داخلی و خارجی کشور حضور جدتی داشت، تا آنجا که در نزاع‌ها و اختلافات اساسی میان گروه‌ها و طیف‌های گوناگون، داور نهایی بود. بدین‌سان، دهه اول انقلاب با تسلط کامل روحانیت بر سایر گروه‌های روشن‌فکری به پایان رسید. اما در دهه دوم و سوم انقلاب اسلامی نیز شاهد ظهور طیف جدیدی از روشن‌فکری به نام «روشن‌فکری دینی» هستیم که خود زمینه‌ساز جریان بزرگی همانند «دوم خرداد ۱۳۷۶» شد. این جریان و به دنبال آن، گفتمان اسلام سیاسی «اصلاح طلب» پس از یک دهه، توسط گفتمان قالب اصول‌گرایی طرد و به حاشیه رانده شد.

مطالعه تطبیقی سه دهه نقش روحانیت پس از مشروطه و پس از انقلاب اسلامی

برای توجه به وجود افتراق و اشتراک سه دهه نقش روحانیت پس از مشروطه و پس از انقلاب اسلامی، شش مؤلفه معیار و شاخص تطبیقی این پژوهش قرار دارد. این مؤلفه‌ها عبارت است از: ۱. قانون اساسی؛ ۲. نظام سیاسی مطلوب؛ ۳. پارلمان‌تاریسم؛ ۴. ایدئولوژی؛ ۵. نقش رهبری؛ ۶. گفتمان‌های دینی؛ و ۷. نقش روحانیت و روشن‌فکران به عنوان نیروهای اجتماعی تأثیرگزار پس از دو انقلاب مشروطه و انقلاب اسلامی. از جمله وجود تمایز در این مطالعه تطبیقی، می‌توان به الگوی مطلوب روحانیت پس از مشروطه و انقلاب اسلامی به عنوان یکی از شاخص‌های تعیین‌کننده پس از این دو دوره اشاره نمود.

۱. مطالعه تطبیقی نظام سیاسی مطلوب روحانیت پس از مشروطه و انقلاب

اسلامی

بیشتر روحانیان مشروطه‌خواه پس از انقلاب مشروطه، نظام سیاسی مطلوب خویش را «سلطنت مشروط» می‌پنداشتند و از دیگر شکل‌های حکومت کمتر سخن می‌گفتند. بر اساس برخی از نظریه‌های مشروطه، هیچ حکومت مشروعی نمی‌تواند وجود داشته باشد. (حسینی‌زاده، ۱۳۸۶، ص ۸۸) نظریه مشروطه شیعه، به ویژه در آثار محقق نائینی، نیز بر رهیافت سلبی دولت و نفی ولایت سیاسی فقیهان در دوره غیبت بنا شده بود. (فیرحی، ۱۳۸۲، ص ۲۴۲) علامه نائینی به عنوان یکی از نظریه‌پردازان اصلی نظام سیاسی مشروطه، «سلطنت مشروط اسلامی» را برگزید. وی در این زمینه می‌نویسد:

چنان که دانستی، حقیقت سلطنت اسلامیه عبارت از ولایت بر سیاست امور است – و به چه اندازه محدود است – همین طور ابتناء اساسن هم نظر به مشارکت تمام ملت در نوعیات مملکت بر مشورت با عقلای امّت که عبارت از همین شورای عمومی ملّی است. همچنان که بالضروره معلوم است، حفظ همان درجه مسلمه از محدودیت سلطنت اسلامیه... متفقٰ علیه امّت و از ضروریات دین اسلام است.

اشارات فوق نشان می‌دهد که نظریه‌پردازان شیعی سلطنت مشروط حضور سلطان و هیأت عمومی سلطنت را به عنوان یکی از عناصر نظام سیاسی جدید همچنان حفظ می‌کرد (فیرحی، ۱۳۸۲، ص ۲۱۳-۲۱۴) و رغبت چندانی نسبت به تشکیل حکومت اسلامی و به دست گرفتن قدرت سیاسی از خود نشان نمی‌دادند. اما پس از انقلاب اسلامی، نظام جمهوری اسلامی، که تبلور خواسته‌ها و اهداف روحانیت بود، به منصّه ظهور رسید. امام خمینی^ر برخلاف روحانیت عصر مشروطه، از همان ابتدا، نظام جمهوری اسلامی را به عنوان یک جامعه آرمانی و الگوی جایگزین معرفی کرد. (حسینی‌زاده، ۱۳۸۶، ص ۲۶۰)

الگوی مطلوب روحانیت پس از این دو مقطع تاریخی، یکسان نیست و از درون نظریه‌های «مشروطه شیعه» و «ولایت فقیه»، دو نظام سیاسی متمایز از هم، یکی «سلطنت مشروط» و دیگری «جمهوری اسلامی» به وجود آمد که علی‌رغم نظریه‌پردازی روحانیت در این زمینه، شاهد شکل‌گیری دو وجهه متفاوت از نظام سیاسی در ایران هستیم. در «سلطنت مشروط»، جایگاه علما و روحانیان در اصل دوم متمم قانون اساسی به عنوان هیأت نظارت بر اجرای شریعت اسلامی، تا حدی پذیرفته و نقش سنتی آنها در نهاد قضاؤت نیز ثبیت شد، اما هیچ‌گاه روحانیان نتوانستند به زمامداری خود در عرصه امور اجرایی و حکومتی بیندیشند؛ حتی پس از گذشت دو دهه از مشروطه، از عرصه سیاسی کناره‌گیری و به ایفای نقش سنتی خود بسنده کردند، در حالی که در ساختار نظام سیاسی، که پس از انقلاب اسلامی و به دست روحانیت بی‌ریزی شد، ولی^۱ فقیه به عنوان عالی‌ترین مرجع اقتدار سیاسی شناخته شد و علی‌رغم سپری شدن چندین دهه از عمر جمهوری اسلامی، روحانیان همچنان حضور چشم‌گیری در بدنه نظام و قوای سه گانه – مجریه، قضائیه و مقننه – دارند. (فوزی، ۱۳۸۴، ص ۹۶)

به‌طور کلی، در نظام سیاسی مشروطه روحانیت نتوانست و یا نمی‌خواست به الگوی مطلوب خویش دست یابد و طرحی نو دراندازد، اما پس از انقلاب اسلامی توانست و خواست ولایت‌فقیه را به عنوان نظم آرمانی خویش در درون ساختار سیاسی جمهوری اسلامی نهادینه کند. به نظر می‌رسد فقدان تجربه سیاسی روحانیت پس از مشروطه در ناکامی آنان نقش بسزایی داشته است؛ امری که در نهایت، پس از کسب تجارب تاریخی فراوان، نظیر حضور در دو جریان مهم ایران، یعنی مشروطه و ملی شدن نفت، به نظام جمهوری اسلامی منجر شد.

۲. پارلمان‌تاریسم پس از مشروطه و انقلاب اسلامی

اساساً مجلس شورای ملی، که پس از مشروطه شکل گرفت، به گونه‌ای بود که تحت سیطره بی‌چون و چرای روش فکران قرار داشت و در واقع، خواسته‌ها و اهداف آنان را نمایندگی می‌کرد. با نگاهی اجمالی به ادوار گوناگون مجلس در این دوره، درخواهیم یافت که چگونه از زمان امضای فرمان مشروطیت تا دوره دوم مجلس، روحانیت به تدریج، از صحنه فعال سیاسی کشور کنار کشید یا کنارگذاشته شد و چگونه در مقابله دو طیف مشروعه‌خواهان و مشروطه‌خواهان، بخشی از روحانیت، که خواهان اجرای دقیق اسلام بود، از صحنه خارج شد؛ تقابلی که با اعدام شیخ فضل الله نوری چهره‌ای خشن به خود گرفت. بخش دوم روحانیان نیز، که با مشروطه‌خواهان همراهی می‌کردند، عمدتاً بعد از استبداد صغیر و در جریان منازعات مجلس دوم کنار رفتند. (زاهد، ۱۳۸۳، ص ۴۰۶) این روند نیز در دوره رضاشاه نیز ادامه یافت، تا جایی که در این دوره، تعداد روحانیان حاضر در مجلس، از ۲۴ نفر در مجلس پنجم، به شش نفر در مجلس دهم رسید. در آخرین مجلس دوران رضاشاه، دیگر هیچ روحانی در مجلس نبود. (سینایی، ۱۳۸۴، ص ۱۸۰) اما پس از تشکیل مجلس شورای اسلامی، به عنوان مهم‌ترین رکن قانون‌گذار در کشور، روحانیت همواره تلاش کرد تا نقش فعال و تعیین‌کننده‌ای در ساختار این نهاد داشته باشد. آنها از همان اوایل تشکیل مجلس، کنترل این نهاد قانون‌گذار را، که نقش مهمی در ثبتیت جایگاه روحانیت داشت، در اختیار گرفتند.

۳. قانون اساسی مشروطه و قانون اساسی جمهوری اسلامی

از جمله وجوده مهم تمايز، می‌توان به قانون اساسی مشروطه و جمهوری اسلامی به عنوان یکی از شاخص‌های تعیین‌کننده ساختار نظام سیاسی و همچنین جریانات سیاسی پس از این دو دوره اشاره نمود؛ چراکه قانون اساسی وجه اساسی تنشی‌ها و کانون اصلی منازعه‌های گفتمانی قلمداد می‌شود. همان‌گونه که ذکر شد، پس از

مشروطه و با وجود گذشت دو دهه از آن، سرانجام، نقش علما و روحانیان در امر تدوین قانون اساسی مشروطه و سپس اجرای آن به طرح «نظرارت علماء بر مجلس و قوانین موضوعه آن» و تعیین هیأت پنج نفری از آنها منتهی گردید و عاقبت نیز به حضور تنها یک روحانی در مدت یک سال به عنوان ناظر و در دوره‌های بعدی مجلس شورای ملی به عنوان منتخب تهران ختم شد. بدین روی، در حین اجرا و پس از تصویب قانون اساسی به تدریج، نقش روحانیت تحت تأثیر شرایط پس از مشروطه به ضعف و تقلیل گرایید. اما پس از انقلاب اسلامی، چه در مرحله تصویب قانون اساسی و چه در جریان بازنگری آن، با تلاش‌های روحانیان مبارز، ولایت فقیه در مرکزیت قانون اساسی ج.ا.ا. قرار گرفت. بر این اساس، قانون اساسی ج.ا.ا. برای به ثمر رساندن اهداف، انگیزه‌ها و مطالبات دیرینه مذهب سیاسی تشیع و با آگاهی تاریخی از ناکامی‌های روحانیان در جنبش‌های سیاسی گذشته، حاکمیت سیاسی را با اقتدار روحانیت پیوند داد. بنابراین، قانون اساسی جمهوری اسلامی در جهت اوامر و منویات روحانیت، تهیه، تنظیم و اجرا شد. این قانون برخلاف قانون اساسی مشروطه، که در آن سهم اندکی از ساختار قدرت به روحانیت اختصاص یافته بود، بیش از نیمی از ساختار حقوقی و سیاسی نظام ج.ا.ا را در اختیار آنان قرار داد.

۴. ایدئولوژی نظام مشروطه و جمهوری اسلامی

رهبران مذهبی «مشروطیت» را ایدئولوژی قابل قبول خود دانستند و تلاش کردند تا مشروطیت را تحت توجیهات دینی و شرعی اسلامیزه کنند. به‌طور کلی، در تحلیل و بررسی نظریه «مشروطیت» از سوی علماء و روحانیان مشروطه‌خواه، باید گفت: آنها در ارتباط با حکومت و ولایت سیاسی فقهیان پس از مشروطه، نظریه منسجم و جامعی نداشتند و اختلاف در مبانی فکری و اندیشه آنان به وضوح مشهود بود. در حقیقت، پس از سرنگونی سلطنت استبدادی و در جریان تصویب قانون اساسی و

سپس تشکیل مجلس شورای ملّی، اندیشه‌ای مبتنی بر تشکیل حکومت اسلامی به عنوان جایگزین و آلترناتیو در اندیشه روحانیت شکل نگرفت و تنها به تشکیل سلطنت مشروط و نظارت هیأت پنج نفره در قالب اصل دوم متمم قانون اساسی از جانب علماء مجتهدان بسته کردند. اما ولایت سیاسی فقهاء، که از جانب امام خمینی مطرح گردیده، توافق نداشت به عنوان نظریه‌ای مترقبی پس از انقلاب اسلامی از سوی روحانیت مبارز تثویریزه شود و سه دهه عرصه سیاست ایران را تحت الشعاع خود قرار دهد. بنابراین، برخلاف قانون اساسی مشروطه، که نقش کمی برای روحانیت در نظر گرفته بود، مجلس خبرگان پس از تشکیل، از اصول مربوط به ولایت سیاسی فقیه در حکومت آینده دفاع کرد و اصل پنجم را به اتفاق آراء به تصویب رساند؛ اصلی که به عنوان کانون مرکزی و متعالی قدرت در جمهوری اسلامی موقعیت حکومت دینی روحانیان را کاملاً ثبت کرد و کانون‌های اصلی قدرت را به واسطه این اصل مهم در اختیار روحانیان و عالمان دینی قرار داد. در حقیقت، جامعه و نظام سیاسی جدید بنا بر قانون اساسی جدید، می‌باشد در اطراف مفهوم «ولایت فقیه» شکل می‌گرفت. (حسینیزاده، ۱۳۸۶، ص ۳۰۵)

۵. مطالعه تطبیقی گفتمان‌های دینی پس از مشروطه و انقلاب اسلامی

گفتمان‌های دینی موجود در عصر پس از انقلاب مشروطه، چه شباهت‌ها و تفاوت‌هایی با گفتمان‌های دینی پس از انقلاب اسلامی داشت و جایگاه روحانیت در هر یک از آنها چگونه بود؟ برای عصر انقلاب مشروطه، دو گفتمان دینی را می‌توان در نظر گرفت: سلطنت مشروع و دولت مشروط با اذن فقهاء. اما ضعف‌های عمدۀ موجود در گفتمان سلطنت مشروع، که در آن ولایت انتصابی فقهاء را صرفاً در امور حسابیه و شرعیه مفروض می‌گرفت و همچنین عدم امکان نظارت فقیهان در گفتمان دولت مشروط موجب شد تا روحانیان نتوانند در دوره‌های پس از مشروطه،

مشارکت و فعالیت سیاسی جدی داشته باشند. در حقیقت، بالاترین حد پویش ذهنی روحانیت را می‌توان ایجاد همزیستی میان نظریه «حکومت مشروطه» و «مبانی اسلامی» دانست که در این گفتمان، روحانیت شیعه با مشاهده آشتفتگی اوضاع داخلی، اختلافات میان علما و روشن‌فکران، و در بی آن اقدامات رضاشاه، بدون هیچ اندیشه‌ای برای تصدی مناصب سیاسی، به انزوا روى آورد.

۶. رهبری پس از مشروطه و پس از انقلاب اسلامی

پس از مشروطه، روحانیت علاوه بر اختلاف اساسی با روشن‌فکران، در درون خود نیز از انسجام کامل برخوردار نبود و یک رهبری واحد در بین آنان مشاهده نمی‌شد. برخلاف نهضت تنبکو، که روحانیت سمت رهبری را بر عهده داشت، در این انقلاب ابتدا رهبری با روحانیت بود، اما پس از مشروطه، رهبری از دست آنان ربوده شد. از این رو، در پایان پیروزی، اثر آن کم‌رنگ و سرانجام به ناکامی روحانیت و سپس به انهدام قدرت سیاسی - اجتماعی آنها در دوره رضاشاه منتهی شد. بدین‌روی، جامعه روحانیت به دلیل نداشتن رهبری واحد دچار تشتبه و چندستگی بین رهبران مذهبی شد. این تشتبه و اختلاف اساسی میان رهبران روحانی مشروطه موجب کاسته شدن از قدرت و نفوذ اجتماعی - سیاسی آنان و در نهایت، یأس و انزوا روحانیان (حسینیان، ۱۳۸۰، ص ۳۴۱) از عرصه اجرایی و حکومتی پس از مشروطه شد؛ چنان که دیگر تا پایان حکومت پهلوی اول، چندان اثری از فعالیت سیاسی آنها مشاهده نشد. اما پس از انقلاب اسلامی، امام خمینی^{۲۰} رهبری واحد را بر عهده داشت و روحانیت مبارز حول نقش محوری ایشان سازمان‌دهی شد.

پس از مشروطه، دو گروه بیش از همه فعال بودند: روشن‌فکران و روحانیان. مطالعه نقش‌هایی که دو گروه مزبور پس از نهضت ایفا کردند این واقعیت را نشان می‌دهد که گروه اول، یعنی روشن‌فکران، نظریه‌پردازان انقلاب مشروطه بودند و گروه

دوم بسیج کنندگان انقلاب. روش فکران در حوزه اندیشه گام برداشتند و روحانیان در حوزه عمل. البته روحانیان، به ویژه پس از مشروطه، اقداماتی نظری در جهت دینی کردن اصول مشروطه انجام دادند؛ ولی نظریه پردازی وظیفه اصلی روش فکران بود. در نهایت، آنچه اتفاق افتاد، یعنی قانون اساسی و مجلس شورای ملی، که چارچوب نظام سیاسی را شکل می‌داد، بر خواست و هدف روش فکران مبتنی بود.

(اکبرزاده، ۱۳۸۰، ص ۳۱)

پس از انقلاب اسلامی، با وجود افکار و خطمشی گروه‌های روش فکری، همچون ملی‌گراها و لیبرال‌ها، چپ مارکسیستی و سایر گروه‌ها، که هر یک دارای سابقه مبارزاتی طولانی بودند، در نهایت، گفتمان «اسلام سیاسی فقاهتی» الگوی مطلوب انقلاب قرار گرفت. امام راحل در دهه اول، نماینده این طرز تفکر و خطمشی انقلابی بود. ایشان با تکیه بر نقاط قوت و ظرفیت نهاد روحانیت در هدایت و بسیج توده مردم و نیز از طریق تمیز و تفکیک بین جریان اصیل یا نمودها و نمونه‌های دیگر آن، توانست نقش عظیم خود را در فرایند پیشبرد اهداف انقلاب اسلامی ایفا نماید. البته نباید موهبت جنگ تحملی عراق علیه ایران را فراموش کرد؟ زیرا جنگ به منازعه‌های گروه‌های متعدد در داخل کشور خاتمه داد و اوضاع متشنج ناشی از انقلاب را آرام کرد و به ثبیت قدرت سیاسی روحانیان کمک قابل توجهی نمود. تا آنجا که رهبری انقلاب پس از رحلت ایشان، همچنان بدون وقفه و بحران، در دهه دوم و سوم انقلاب در دست روحانیت به قوت خود باقی مانده است.

۷. رابطه روحانیت و روش فکران پس از مشروطه و انقلاب اسلامی

دو گروه پس از مشروطه بیش از سایر نیروها فعال بودند؛ روحانیان و روش فکران. این دو گروه هرچند در جریان انقلاب مشروطه بنا بر مصالح مشترک با هم متحد گردیدند، اما پس از مشروطه، به تدریج، اختلاف بین آنها شروع شد. درباره مسائلی

همچون قانون اساسی و مجلس شورای ملّی، که از ارکان اصلی نظام سیاسی مشروطه بود، اختلاف و تعارض اساسی پیش‌آمد که البته این روش فکران بودند که پیروز شدند و توانستند روحانیان را اندک‌اندک از مسیر پیش روی خود بردارند. این تعارض میان روحانیان و روش فکران یک اختلاف لفظی یا مصداقی یا به عبارت دیگر، نزاعی سطحی و ظاهری نبود. بحث‌ها و گفت‌وگوهای پارلمانی بین این دو گروه برخاسته از تعارض عمیق، نظری و مفهومی بود. روحانیت با تکیه بر داشته‌ها و اندوخته‌های دینی خویش از یک سو، و روش فکران نیز با اعتماد بر معارف سیاسی جدید غرب از دیگر سو، رو در روی هم قرار گرفته بودند؛ مصافی که در گذشته، بر حسب مصالح و منافع وقت، سر به زیر خاکستر داشت، ولی پس از مشروطه سر بر آورد؛ مصافی بین حکومت مشروطه غربی و استقلال مقام شریعت.

نکته قابل توجه اینکه روحانیت نتوانست در فرایند مبارزات فکری، جایگزین دینی مناسبی ارائه دهد و فقط به تبلیغ نظام سیاسی مورد نظر روش فکران پرداخت. پس از سپری شدن دو دهه از مشروطه، روش فکران با خارج ساختن تدریجی رهبری از کنترل روحانیت و علمای مذهبی، اداره امور کشور را به دست گرفتند. آنها با حرکت گام‌به‌گام و تدریجی خود، از یک سو، مخالفان را از سر راه برداشتند، و از سوی دیگر، با استقرار نظام سیاسی جدید، که مبتنی بر نهادهای مشروطه بود، نظامی را که پیش از پیروزی مشروطه در نظر داشتند، تأمین کردند. (اکبرزاده، ۱۳۸۰، ص ۲۵۷-۲۳۰) در نهایت، نزاع بین این دو گروه و شرایط نامساعد داخلی و خارجی، حکومت مشروطه نوبای ایران را در دامان حکومت استبدادی پهلوی انداخت. حتی پس از استقرار رژیم رضاشاه نیز روش فکران با طریقی و کمک به اجرای سیاست نوسازی، به شدت از نفوذ و اعتبار اجتماعی و سیاسی روحانیت و رهبران مذهبی کاستند.

پیروزی انقلاب اسلامی هرچند مدیون همکاری تمامی گروه‌ها، اعم از اسلامی، ملّی - مذهبی‌ها و دیگران بود، اما پس از آن، نیروهای غیراسلامی و روش فکران

غیرمذهبی با روحانیان دچار اختلاف شدند. ولی این بار روش فکران ملّی و غیرمذهبی بودند که به تدریج، از صحنه رقابت‌های سیاسی برکنار شدند. در این بین ملّی‌گراها، اعم از «نهضت آزادی» و «جهه ملّی»، که هسته اصلی دولت مؤقت را تشکیل می‌دادند و روش فکران غیرمذهبی، اعم از گروه‌های جپ و لیبرال، پس از پیروزی انقلاب، با دخالت روحانیت در عرصه سیاسی مخالف بودند و با شیوه‌های گوناگون سعی می‌کردند آنها را از عرصه رقابت سیاسی حذف کنند.

پس از انقلاب اسلامی، امام خمینی هیچ‌گاه اجازه نداد تا روحانیان دنباله‌رو احزاب، گروه‌ها و روش فکران و ابزاری برای پیشبرد اهداف آنها شوند. (حسینیان، ۱۳۸۵، ص ۱۱۱) ایشان همواره در تمام مسائل داخلی و خارجی کشور، حضور جدی داشت، تا آنجا که در نزاع‌ها و اختلافات اساسی میان گروه‌ها و طیف‌های گوناگون، داور نهایی بود. به‌طور کلی، پس از انقلاب مشروطه، قدرت سیاسی علماء و روحانیان در دستگاه حکومت تا حدی رسمی شد و هیأت پنج نفره‌ای از علماء بر اساس قانون اساسی، وظيفة نظارت بر قوانین و انطباق آن را با شرع مقدس به عهده گرفت، ولی در عمل، هیأت مذکور هیچ‌گاه تشکیل نشد و با گسترش نفوذ گروه‌های روش فکری نوین و تشدید روند نوسازی، به‌تدریج، نفوذ آنان رو به کاهش گذاشت. با روی کار آمدن رضاشاه و مشی دین‌ستیزی او، از نفوذ سیاسی مذهب بر هیأت حاکم و اقتدار سیاسی – اجتماعی روحانیان کاسته شد. در دستگاه حکومتی نیز، که غالباً از نظامیان و روش فکران بودند، طبعاً جایی برای روحانیان و علماء و کارکردهای حوزه‌ها و نهادهای دینی وجود نداشت. (شریف‌پور، ۱۳۸۰، ص ۲۹)

پس از انقلاب اسلامی، نظریه‌پردازان انقلاب، نیروهای مذهبی و بخصوص شخص امام راحل اصول فکری انقلاب را تنظیم و پایه‌ریزی کردند. بنابراین، اسلام مبنا و چارچوب مبارزه قرار گرفت، حذف رژیم سلطنتی و استقرار حکومت اسلامی با مدار «ولایت فقیه» هدف مبارزه گردید و شیوه انقلابی با حضور گسترده‌تر عномومی به عنوان

روش مبارزه در نظر گرفته شد. به دلیل آنکه روشن‌فکران غیرمذهبی از اقبال عمومی مردم برخوردار نبودند، به ناچار از رهبری روحانیت در جریان انقلاب پی‌روی کردند، هرچند پس از پیروزی انقلاب اسلامی سعی کردند روحانیت را از دور خارج کنند؛ اما روحانیان با توجه به تجربهٔ تلخ مشروطیت، عرصه را برای آنان خالی نکردند و این خود بزرگ‌ترین دستاوردهٔ مشروطه برای انقلاب اسلامی و رهبری آن بود. روشن‌فکران، مشروطه را به سویی که می‌خواستند هدایت کردند. از شگردهای گوناگون، رسانه‌ها، انجمن‌های سرّی و لذت‌های فراماسونری بهره بردن؛ حتی برخی نیروهای مذهبی، مؤمنان، واعظان و عالمان را به شگردهای مختلف به کار گرفتند تا به هدف خود رسیدند. (مجلهٔ حوزه، ۱۳۸۵، ص ۵۳۳)

پس از انقلاب اسلامی، روحانیت با بهره‌گیری از تجارب سیاسی گذشته و یادآوری ناکامی خود، در دو جریان تاریخی «انقلاب مشروطه» و «ملّی شدن صنعت نفت»، این‌بار پس از جنگ و جدال‌های فراوان، در سال‌های نخست انقلاب (۱۳۵۷-۱۳۶۰) توانست پس از یک برههٔ کوتاه مدت، رهبری انقلاب را از دست گروه‌های روشن‌فکری، که هریک دارای سوابق مبارزاتی طولانی بود، خارج سازد و خود رهبری انقلاب را به دست گیرد. در حقیقت، تجربهٔ ناموفق دولت موقت، شکست سیاسی هولناک نخستین رئیس جمهور، ابوالحسن بنی‌صدر به عنوان آخرین بازمانده از حکومت لیبرال‌ها، عملکرد رجوی و هواخواهان او و دیگر جریانات چپ‌گرا، عملاً روحانیت را به دخالت در امور سیاسی کشور وادار نمود. (اتفاق‌فر و زیباکلام، ۱۳۸۷، ص ۶۴). بدین روی، از سال ۶۰ به بعد، روحانیت توانست گروه‌های روشن‌فکری را از سر راه بردارد و خود زمام امور نظام سیاسی جدید را به دست گیرد؛ آنچه را که در ابتدای امر و از دید بسیاری از گروه‌ها – به دلیل عدم تجربهٔ سیاسی و مدیریتی روحانیت – غیرممکن می‌نمود. روحانیت در دههٔ دوم و سوم انقلاب نیز توانست جریانات برخاسته از روشن‌فکری دینی را از صحنهٔ رقابت سیاسی طرد کند و آنها را به حاشیه براند. در جدول ذیل، ابعاد و وجه مقایسه‌ای سه دهه نقش سیاسی روحانیت پس از مشروطه و پس از انقلاب اسلامی ذکر شده است:

جدول (۳) مقایسه تطبیقی نقش روهانیت پس از مشروطه و پس از انقلاب اسلامی

جمهوری اسلامی		سلطنت مشروطه	
Mجلس شورای اسلامی		Mجلس شورای ملی	
قوه قضائیه	رہبری	اصل دوم متمم قانون اساسی	
جمعیت تشخیص مصلحت نظام	مجلس خبرگان رہبری		
وزارت اطلاعات	شورای نگهبان		
ولايت فقيه		مشروطه شیعه	
رہبری واحد		فقدان رہبری واحد	
رہبری روحانیت		رہبری روش فکران	
نقش اصولی روحانیت در تداوم انقلاب اسلامی به مدت سه دهه		به حاشیه راندہ شدن روحانیت پس از مشروطه	
نقش اساسی اسلام سیاسی فقاهتی در تداوم برنامه‌ریزی‌ها		گسترش اندیشه‌های غربی پس از مشروطه	
ایجاد گفتمان ولايت انتصابی فقهاء به دست امام خمينی		شكل گیری گفتمان سلطنت مشروع و دولت مشروع با اذن فقهاء	

۸. روحانیت و موقعیت جدید آن در سیاست سیاست

حضور روحانیت در عرصه سیاست، طبعاً ملزمومات خاصی می‌طلبد که بینش و نگرش نقّادانه به آنها می‌تواند موقعیت جدیدشان را به روشنی ترسیم نماید. با ورود انقلاب اسلامی به دهه چهارم، به نظر می‌رسد چالش‌هایی اساسی فراروی انقلاب از منظر داخلی و خارجی وجود دارد که وظيفة سنگینی بر عهده روحانیان می‌گذارد. از منظر خارجی، پس از سه دهه تلاش ناکام دشمنان انقلاب برای براندازی نظام از طریق تحریم‌ها و هشت سال جنگ تحمیلی، اکنون دشمنان ایران شیوه مقابله با انقلاب را تغییر داده و از طریق «جنگ نرم»، در صدد مقابله با انقلاب برآمده‌اند. با توجه به این تحلیل کلی، که انقلاب‌ها در صورت ورود به عصر «ترمیدور»، دو خصلت خود، یعنی ایدئولوژیک بودن و مردمی بودن، را از دست می‌دهند، به نظر می‌رسد دشمنان با جنگ نرم، در صدد استحاله انقلاب از طریق نشانه رفتن این دو رکن هستند. جنگ رسانه‌ای به راه انداخته شده توسط غرب با محوریت آمریکا بر علیه ایران، در صدد است با ناکارآمد جلوه دادن انقلاب‌های ایدئولوژیک، از یک سو، بعد معنوی انقلاب را نشانه رود، و از سوی دیگر، با ایجاد شبیه و ریزش نیروها، پایه‌های مردمی انقلاب را سست کند.

از نظر داخلی نیز چالش‌هایی فراروی انقلاب ایجاد گردیده است که روحانیان باید در صدد پاسخ‌گویی به آنها برآیند. مهم‌ترین این چالش‌ها، تحولات جمعیتی در ساختار ایران پس از جنگ، جهانی شدن و تأثیر آن از نظر فرهنگی بر ایران همراه با بروز نشانه‌هایی مبنی بر فاصله‌گیری انقلاب از خاستگاه ارزشی آن است. به نظر می‌رسد در این مقطع، روحانیت باید علاوه بر به کارگیری ابزارها و نهادهای سنتی، از طریق به کارگیری شیوه‌های نوین مشارکت، زمینه مشارکت نسل‌های سوم و چهارم را در زمینه‌های گوناگون فراهم کند تا در جامعه شاهد آفته به نام «شکاف بین نسل‌ها» (انقطاع نسل‌ها) نباشیم.

دیگر چالش فراروی انقلاب، موضوع «جهانی شدن» و پیامدهای آن است. «جهانی شدن» به معنای کم رنگ شدن نقش مرزها و دولتها و نزدیکی ملت‌ها به یکدیگر، پیامدهای گوناگونی از نظر سیاسی، اقتصادی و فرهنگی داشته که مهم‌ترین چالش فراروی انقلاب از این منظر، بعد فرهنگی آن است. جهانی شدن به لحاظ فرهنگی، از دو جهت ماهیت معنوی انقلاب را با چالش مواجه ساخته است: جهانی شدن سبب گسترش فرهنگ و ارزش‌های غربی نظیر «سکولاریسم» در جامعه شده است که این موضوع به تدریج، سبب استحاله انقلاب می‌گردد؛ زیرا مهم‌ترین رکن انقلاب اسلامی ایران در بعد معنوی و فرهنگی آن است و به قول شهید مرتضی مطهری «ملت بدون فرهنگ، مانند پیکر بدون روح است» این فاصله‌گیری فرهنگی زمینه‌ساز سلطه‌های دیگر، از جمله سلطه سیاسی نیز هست.

چالش دیگر فراروی بعد معنوی انقلاب از جانب جهانی شدن، ماهیت پسامدرنیستی فرهنگ جهانی شدن و تأثیر آن بر مطالعات دین در ایران است. تأکید پست‌مدرن بر شالوده‌شکنی و زیر سؤال بردن فراروایت‌ها، پیامدهای گوناگونی در حوزه‌های مطالعات دین داشته که یکی از مهم‌ترین آنها تأکید بر نگرش روایی و معرفت عصری است. مهم‌ترین پیامد چنین نگرشی در حوزه معرفت‌شناسی دین زیر سؤال بردن بعد غیرمادی و الهی ادیان است، تا جایی که در برخی مواقع، حتی منتهی به انکار موضوع معجزات در تاریخ ادیان گردیده است. تأمل در حوزه‌های مطالعات دینی در جامعه معاصر ایران، بیانگر رواج نگرش‌های پست‌مدرنیستی در معرفت‌شناسی دینی است که این خود می‌تواند شباهت زیادی فراروی نسل جوان ایجاد کند، بخصوص که استفاده از مفاهیم و واژه‌های جامعه‌شناسخی پست‌مدرن این مباحث را جذّاب کرده است. از این رو، روحانیت و حوزه‌های علمیه باید در صدد پاسخ‌گویی به شباهت ایجاد شده بر اثر رویکردهای پست‌مدرنیستی در حوزه مطالعات دینی برآیند.

سرانجام، چالش دیگر فراروی انقلاب در مقطع کوتني، احتمال فاصله گیری انقلاب از بعد ارزشی خود و امکان رجعت به برخی از ویژگی‌های نظام ارزشی قبل از انقلاب است. مسائلی همچون رفاه‌زدگی، گسترش فاصله طبقاتی، کم‌رنگ شدن نقش ارزش‌ها در جامعه از جمله موضوعاتی است که می‌تواند ماهیت ایدئولوژیک انقلاب را با آسیب مواجه ساخته، پایه‌های آن را نشانه رود.

جان سخن اینکه روحانیت به عنوان بخشی از طبقه متوسط ستّی، نقش مهمی در شکل‌گیری و رهبری انقلاب داشته و پس از پیروزی انقلاب نیز این طبقه همچنان نقش اساسی در انتقال انقلاب از عصر انقلاب به عصر نظام داشته است. به نظر می‌رسد با ورود انقلاب به دهه چهارم عمر خود، چالش‌های گوناگونی از نظر داخلی و خارجی آن را تهدید می‌کند؛ از نظر خارجی، جنگ دشمنان علیه انقلاب از منظر نرم‌افزاری، و از نظر داخلی، فاصله گیری انقلاب از ماهیت معنوی خود، مهم‌ترین چالش فراروی انقلاب است که روحانیت باید با استفاده از ابزارها و شیوه‌های نوین، در صدد مقابله با این چالش به منظور حفظ انقلاب اسلامی برآید.

نتیجه

از زمان تأسیس دولت قاجاریه در ایران تاکنون، تحولات سیاسی - اجتماعی مهمی همچون تحول از سلطنت مطلق به مشروطه، تحول از قاجار به پهلوی و سپس جمهوری اسلامی، تحول از نظام سلطنتی به نظام جمهوری رخ داده است. تاریخ معاصر ایران در متن خود، آبستن دو انقلاب بزرگ بوده که این انقلاب‌ها منشأ بسیاری از تحولات و تغییرات در جامعه ایران بوده است. روحانیت به مثابة یک حزب سیاسی و نهاد قدرتمند اجتماعی، در این تحولات، به نوعی نقش داشته و رابطه رجال دین با مقامات دولتی دچار فراز و نشیب‌های فراوانی گشته است. طبعاً حضور آنان پس از این دو انقلاب یکسان نبوده و دیدگاه‌ها و اندیشه‌های آنها درباره نظام

سیاسی و دولت و نیز کارکردان در هر دوره به گونه‌ای متفاوت بوده است. در حالی که پس از انقلاب اسلامی رهبری بلا منازع در دست روحانیان بود، پس از مشروطیت، روحانیان در چنین سطحی قرار نداشتند. روحانیت پس از مشروطه، بنا به شرایط زمانی و اقتضایات خاص خود، با مبارزه مثبت و در بر همه‌هایی با مبارزه منفی، به ایغای نقش خود پرداخت. اما با وقوع انقلاب اسلامی و پس از آن، روحانیان توانستند زمام امور کشور را در دست گیرند و با سازماندهی نوع خاصی از سازوکارهای حکومتی، تحولات سیاسی را اداره کنند و در این زمینه، با شکل‌دهی به رویکردها و رهیافت‌های گوناگون، در حفظ و تداوم و مشروعیت نظام سیاسی جمهوری اسلامی ایران، نقش و توانایی‌های خود را به منصة ظهور برسانند. روشن است که رهبری روحانیت در وضعیت کنونی و گذشت سه دهه حضور روحانیت در عرصه سیاست، معلوم سنت و گذشته سیاسی جامعه ایران است.

مقاله حاضر تلاش نمود تا با شناسایی الگوهای تعامل نهاد روحانیت با جامعه و دولت، و رجوع به گذشته، بهره‌گیری و یادآوری تجربیات تاریخی از منظر جامعه‌شناسی سیاسی، به وجوده افراق و اشتراک نقش سیاسی روحانیت پس از مشروطه و انقلاب اسلامی بپردازد. با مطالعه تطبیقی نقش روحانیت پس از مشروطه و انقلاب اسلامی، به خوبی دریافتیم که نقش روحانیت در عرصه اجرایی و حکومتی، پس از انقلاب اسلامی پررنگ‌تر از زمان مشروطیت است؛ امری که روحانیت پس از ناکامی و تجربه تلغی مشروطه، نتوانست به آن دست یابد.

منابع

۱. نراقی، احسان، از کاخ شاه تا زندان اوین، ترجمه سعید آذری، تهران، رسا، ۱۳۷۳.
۲. اتفاق فر، فرشته و صادق زیباکلام، هاشمی بدون روتوش (پنج سال گفت و گو با هاشمی رفسنجانی، تهران، روزنه، ۱۳۸۷).
۳. ازغندی، علیرضا، درآمدی بر جامعه‌شناسی سیاسی ایران، تهران، قومس، ۱۳۸۵.
۴. آقابخشی، علیرضا و مینو افشاری‌راد، فرهنگ علوم سیاسی، تهران، مرکز اطلاعات و مدارک علمی ایران، ۱۳۸۳.
۵. اکبرزاده، فریدون، نقش رهبری در نهضت مشروطه، ملی نفت و انقلاب اسلامی، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۰.
۶. بشیریه، حسین، جامعه‌شناسی سیاسی، نقش نیروهای اجتماعی در زندگی سیاسی، تهران، نی، ۱۳۸۴.
۷. بشیریه، حسین، دیباچه‌ای بر جامعه‌شناسی سیاسی ایران، دوره جمهوری اسلامی ایران، ج چهارم، تهران، نگاه معاصر، ۱۳۸۵.
۸. پولادی، کمال، تاریخ اندیشه سیاسی در ایران و اسلام، ج دوم، تهران، مرکز، ۱۳۸۵.
۹. تبیان، روحانیت و حوزه‌های علمیه از دیدگاه امام خمینی، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۳۷۴.
۱۰. حسینیان، روح‌الله، تاریخ سیاسی تشیع تا تأسیس حوزه علمیه قم (مقدمه‌ای بر انقلاب اسلامی)، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۰.
۱۱. حسینی‌زاده، محمدعلی، اسلام سیاسی در ایران، قم، دانشگاه مفید، ۱۳۸۶.
۱۲. رحیق اغصان، علی، دانشنامه در علم سیاست، تهران، فرهنگ صبا، ۱۳۸۴.
۱۳. زاهد، سعید، «ظهور رضاخان، پیام انحراف در انقلاب مشروطه» مجله آموزه، ش ۶، ۱۳۸۳.
۱۴. سلیمانی، جواد، «واکنش روحانیت در برابر توطنه استحاله انقلاب مشروطه»، فصلنامه معرفت، ش ۷۷، (اردیبهشت ۱۳۸۳).
۱۵. سینایی، وحید، دولت مطلقه، نظامیان و سیاست در ایران، تهران، کویر، ۱۳۸۴.
۱۶. شجاعی‌زند، علیرضا، مشروعیت دینی دولت و اقتدار سیاسی دینی، تهران، تبیان، ۱۳۷۶.
۱۷. شریف‌پور، رضا، مسجد و انقلاب اسلامی، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۰.
۱۸. فوزی، یحیی، تحولات سیاسی - اجتماعی بعد از انقلاب اسلامی در ایران، تهران، عروج، ۱۳۸۴.

۱۹. فیرحی، داود، نظام سیاسی و دولت در اسلام، تهران، سمت/آموزش عالی باقرالعلوم (ع)، ۱۳۸۲.
۲۰. قانون اساسی و متمم آن، تهران، صفحه علیشاه، بی‌تا.
۲۱. قنبری، آیت، «منابع قدرت روحانیت شیعه در ایران»، مجله علوم سیاسی، شماره بیستم، سال پنجم، (زمستان ۱۳۸۱).
۲۲. قنبری، داریوش، دولت مدرن و یکپارچگی ملتی در ایران (۱۳۴۰-۱۳۰۰ش)، تهران، تمدن ایرانی، ۱۳۸۵.
۲۳. مجله حوزه، روحانیت و مشروطه، قم، بوستان کتاب، ۱۳۸۵.
۲۴. موققی، احمد، دین، جامعه و دولت در ایران، تهران، مؤسسه تحقیقات و توسعه علوم انسانی، ۱۳۸۷.
۲۵. نقیبزاده، احمد و وحید امامی زوارم، نقش روحانیت شیعه در پیروزی انقلاب اسلامی، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۲.
۲۶. خلجی، محمدمهدی، «جمهوری اسلامی و نظم نوین روحانیت»، *فصلنامه ایران نامه*، ش ۲-۳، سال بیست و چهارم، (تابستان و پاییز ۱۳۸۷)، در:

<http://www.fisiran.org/fa/irannameh/volxxiv/orderofclericaleestablishment>

27. Akhvi, Shahroukh, **Religion and Politics in Contemporary Iran**, New York: University of New York, 1980.
27. Robertson, R."Church – State Relations in Comparative Perspective".

